

بررسی تطبیقی کارکرد مفاهیم مشترک در آثار مولانا و تولستوی

(براساس حکایت منازعت آن چهار کس درباره انگور اثر مولانا جلال‌الدین بلخی و داستان

یک خدا برای همه اثر لی‌یف تولستوی)

نرگس محمدی بدر* / بهناز پیامی** / فرخ حاجی علی***

دریافت مقاله:

۱۳۹۳/۴/۱۵

پذیرش:

۱۳۹۳/۱۰/۲۰

چکیده

در بین قصه‌های تعلیمی مولانا جلال‌الدین رومی در مثنوی، قصه «منازعت آن چهار کس درباره انگور» به چشم می‌خورد. موضوع حکایت اختلاف میان سه نفر با سه زبان مختلف بر سر لفظ انگور است. هریک از این افراد واژه انگور را به زبان خود می‌خواند و از این باب، میانشان اختلاف ایجاد می‌شود. داستان دوم «یک خدا برای همه» اثر لی‌یف تولستوی است، در این داستان تولستوی شخصیت‌های مختلفی را از کشورهای مختلف نشان می‌دهد که در قهوه‌خانه‌ای جمع شده‌اند و هریک براساس دیدگاه و باورهای خود تعریفی خاص از ذات پرورگار ارائه می‌دهند. هدف این پژوهش، که با روش تحلیل تطبیقی صورت گرفته، بررسی آراء و نظریات دو فیلسوف و ادیب شهیر قرن ۱۳ و ۱۹ میلادی، مولانا جلال‌الدین رومی و تولستوی، درباره اهمیت توجه به باطن امور و بی‌توجهی به ظواهر آنهاست. مولانا در داستان خود به تبیین این نظریه می‌پردازد که انسان‌ها غالباً در لفظ و ظاهر اختلاف دارند و آنجا که باب حقیقت بر انسان‌ها گشوده شود، اختلافات کنار رفته، صلح و آشتی جایگزین آن می‌شود. تولستوی نیز، در داستان خود، اختلاف میان ادیان و مذاهب را صوری دانسته و معتقد است اختلاف آنها پایه و اساس محکمی ندارد، زیرا همگی یک خدا را می‌پرستند و به یک حقیقت اعتقاد دارند. بنابراین، به‌رغم تفاوت زمانی ششصد ساله و تفاوت‌های فرهنگی میان این دو ادیب، هر دوی آنها بر این باورند که انسان‌ها فریب‌خورده جلوه‌های ظاهری دنیا هستند و در این میان، فقط افرادی به صلح و آرامش راستین دست می‌یابند که دست از اختلاف‌های صوری بکشند و به خدای واحد ایمان بیاورند.

کلیدواژه‌ها: تنازع، مولانا، تولستوی، قصه، مفاهیم مشترک.

masoudi.fard@gmail.com

behnazpayam@yahoo.com

*استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور.

**استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور. (نویسنده مسئول)

***دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور.

مقدمه

مولانا جلال‌الدین رومی شاعر بلند پایه قرن هفتم ایران، عارف وارسته‌ای است که تأثیر کلام معنوی‌اش در سراسر قلمرو فرهنگ فارسی، ترکی، عربی، و ... بر افکار مردم و صاحبان اندیشه، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، کاملاً محسوس است.

مثنوی معنوی حاصل نشست‌ها و جلساتی است که وی مدتی طولانی با خویشاوندان روحانی‌اش داشته است. تمثیل مهم‌ترین صورت بیانی این کتاب است و شاعر به مدد آن ظریف‌ترین و گاه پیچیده‌ترین نکات عرفانی را برای مخاطب خود ملموس و دریافتنی می‌کند.

بی‌شک هنگامی که معانی مجرد و انتزاعی به مدد عناصر محسوس و در دسترس، و به همراه حکایات و داستان‌های مختلف بیان شوند بر مخاطبانی که با این مباحث ناآشنا هستند تأثیری دو چندان می‌گذارد. هرچند در جای‌جای مثنوی از مقوله‌های فلسفی، کلامی، فقهی، ادبی، تفسیری و علمی بحث شده، هیچ‌یک از این مقوله‌ها فی‌نفسه مراد اصلی مولانا نیستند، بلکه وی قصد دارد از ورای ظواهر ابیات، معانی مکتوم و سر به مهری را نیز به خواننده منتقل کند.

لی‌یف نیکلایوویچ تولستوی نیز یکی از مهم‌ترین ادیبان و اندیشمندان تاریخ جهان است. وی نیز به مانند مولانا دست به خلق آثاری شگرف زده است که در خدمت به بشریت و انسان‌سازی نقش مهمی داشته‌اند.

تولستوی در جهان متمدن امروز در سه جنبه فلسفی، اجتماعی و ادبیات شهرت دارد. در

فلسفه حکمت خاصی به نام تولستویسم شکل گرفته که تا حدودی شبیه حکمت جبر و تفویض است و می‌توان آن را به عرفان قدیم ایران، که قضا و قدر را محرک بسیاری از مسائل می‌دانست، تشبیه نمود. تولستوی در فلسفه خود نیروی نیکوکاری را برای دفع زیان‌های قضا و قدر مفید می‌شناسد. او معتقد است بشریت رستگار خواهد شد اگر محبت خالص نسبت به عموم را پیشه خود سازد. (کرسون، بی‌تا: ۶۳) بنابراین، فقط زندگی که اخلاقی باشد جاودانه می‌شود. (گیفورد، ۱۳۷۱: ۹۸) وی در جایی می‌گوید: به تجربه ثابت شده است که این نیروی ناشناس و ناپیدای قضا و قدر همیشه کیفر بدی و پاداش نیکی را می‌دهد. (تولستوی، ۱۳۳۱: ۱۶-۸) در رویکرد اجتماعی نیز وی یکی از برگزیدگان عالم انسانیت است و از جمله حکیمان و پیشوایان برجسته به شمار می‌رود که کردار و گفتار خویش را با یکدیگر مقرون ساخته است. تولستوی آثار بسیاری در زمینه اخلاق و فلسفه دینی و مسائل اجتماعی دارد که بیشتر آنها زبانی ساده و قابل فهم برای تمام اقشار جامعه دارند؛ البته، با وجود این در همین آثار نیز قدرت قلم و کمال فکری مؤلف کاملاً پدیدار است.

از جهت ادبی باید گفت که اگرچه ادبیات روسیه را جدی‌ترین ادبیات اروپا می‌دانند و پیشینیان تولستوی در انواع مختلف ادبی، اعم از شعر، رمان، تئاتر، حکایت، و ... آثاری فاخر خلق کرده‌اند، اما تولستوی کسی بود که توانست ادبیات روسیه را به اوج رساند.

بحث و بررسی درباره تولستوی و ارتباط وی با شرق

پل بیروکوف^۳ شاگرد موفق تولستوی، که تمام اسناد موجود درباره تولستوی و شرق را گردآوری کرده است، درباره ارتباط وی با سایر ادیان و شرق می‌نویسد: مشرق زمین همواره تولستوی را مجذوب خود می‌کرد. هنگامی که در جوانی دانشجوی دانشگاه غازان بود، دانشکده زبان‌های شرقی، غربی و ترکی را برای تحصیل انتخاب کرد. در سال‌هایی که در قفقاز به سر می‌برد نیز در تماسی طولانی با فرهنگ اسلامی قرار گرفت و به شدت از آن متأثر شد و بعد از ۱۸۷۰ میلادی، هنگامی که بحران مذهبی وجودش را فرا گرفت، دیگر انجیل برایش کافی نبود و به همین دلیل، بی‌درنگ به مذاهب شرقی رو آورد و کتاب‌های بی‌شماری را در این باره مطالعه کرد و به زودی به این فکر افتاد که اروپا را نیز از مطالعات خود بهره‌مند سازد. به همین دلیل، مجموعه‌ای به نام *اندیشه فرزندان گردآوری کرد* که در آن پیوندی برادرانه میان اندیشه‌های انجیل و افکار بودا، لائوتسه، کریشنا، و ... برقرار کرد.

تولستوی با نخستین نگاه پی برد که مذاهب بزرگ بشریت در اساس با یکدیگر وحدت دارند، وی که در جست‌وجوی برقراری رابطه مستقیم با اندیشمندان آسیا بود، در سال‌های آخر حیات خود، شبکه وسیعی از نامه‌نگاری میان زادگاه خود و بسیاری از کشورهای شرقی را به وجود آورد. او اعتقاد داشت وظیفه آسیا آن است

وی در انواع مختلف ادبی نیز آثار مهمی را به یادگار گذاشته است، اما شاهکارهای جاوید او بیشتر شامل رمان، تئاتر، و رسائل اخلاقی و فلسفی - اجتماعی است. همین گستردگی آثار و تأثیرگذاری فراوان، توجه زیادی را به وی جلب کرده است؛ مثلاً، اسلامی ندوشن در کتابی با عنوان *تولستوی، مولوی قرن حاضر* شخصیت مولانا و تولستوی را برابری کرده است. این شباهت، نه در فکر و قدرت روحانی، بلکه در سیمای ظاهری، نوع زندگی و حتی نحوه مرگ آنها نیز دیده می‌شود.

در این مقاله سعی شده حکایت «منازعت چهار کس جهت انگور» مولانا با داستان «یک خدا برای همه» تولستوی، که در مجموعه داستان‌های وی با عنوان *تمشک* به زبان فارسی ترجمه و انتشار یافته، مقایسه شود تا با این مقایسه، نگرش آنها نسبت به خدا در ادیان مختلف مشخص گردد.

در این پژوهش «یک خدا برای همه» به طور اخص انتخاب شده و البته در برخی موارد به آثار دیگر تولستوی نیز اشاراتی شده است. وی این داستان را به تأثیر از داستان *قهوه‌خانه سورات*^۱ نوشته برناردن دوسن پی‌یر^۲ (۱۸۱۴-۱۷۳۷) نوشته است. تولستوی در این داستان عده‌ای را نشان می‌دهد که هر یک از دید دین و آیین خود خدای یگانه را وصف می‌کنند، در حالی که همه آنها در بند لفظ مانده‌اند و از یکی بودن خدا غافل هستند.

1. Le café de surate
2. Bernardin de Saint-Pierre

3. Pol Birokov

است. وی آرام در گوشه‌ای نشسته و به حرف دیگران گوش می‌دهد. مرد ترکی که پیرو دین اسلام بود از وی می‌خواهد تا در این بحث شرکت کند. چینی نیز سعی می‌کند با تمثیلی اختلافات میان آنها را برطرف کند. وی در این حکایت نگرش افراد کور، کر، دریاورد، انگلیسی، ژاپنی و ... را درباره ماهیت و چیستی خورشید بیان می‌کند و در نهایت اثبات می‌کند که خورشید یکی است و در این میان، تغییر دید باعث تغییر تفکر درباره آن می‌شود. وی از تمثیل خویش نتیجه می‌گیرد که آشفتگی و عدم توافق انسان‌ها درباره مسائل عقیدتی از خودخواهیشان سرچشمه می‌گیرد و گوناگونی اعتقاد انسان‌ها به خداوند همانند ناهمگونی تصوراتشان درباره خورشید است. (تولستوی، ۱۳۷۱: ۸۲)

حکایت منازعت چهار کس جهت انگور

در این حکایت در دفتر دوم مثنوی، مردی درهمی را به چهار نفر می‌دهد و هر کدام از ایشان قصد خریدن انگور، عنب، اُرمو یا استافیل می‌کنند:

چارکس را داد مردی یک درم

زان یکی گفت این به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بد گفت لا

من عنب خواهم نه انگوری ای دغا

آن یکی ترکی بد وگفت این بنم

من نه می‌خواهم عنب خواهم ازم

آن یکی رو می‌بگفت این قیل را

ترک کن خواهیم استافیل را

در تنازع آن نفر جنگی شدند

که به ملل دیگر راه حقیقی دستیابی به آزادی واقعی را بنمایاند. (رولان، ۱۳۶۴: ۱۸۲-۱۸۰)

خلاصه داستان یک خدا برای همه

از قرن هفدهم به بعد، پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان در گجرات هند، در شهر سورات ساکن شده و به تجارت مشغول بوده‌اند و همین موضوع باعث شده که ادیان مختلفی در این شهر رواج پیدا کرده و زمینه‌ای برای اندیشیدن درباره جنگ هفتاد و دو ملت در آن به وجود بیاید. این در حالی است که حقیقت، در جهان، همان‌گونه که حافظ در این بیت به آن اشاره می‌نماید، یکی است:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۵۴)

در شهر سورات قهوه‌خانه‌ای بود که مسافران بسیاری از دیگر سرزمین‌ها به آنجا می‌آمدند و با هم گفت‌وگو می‌کردند. روزی مرد روحانی ایرانی تبار و تبعیدی که از تفکر زیاد درباره خدا و ماهیت آن مرتد شده بود، به آنجا آمد. این مرد پس از دقایقی از برده خود درباره ماهیت خداوند سؤال می‌کند و همین سؤال بحث عظیمی را در میان افراد حاضر برمی‌انگیزد.

هریک از حاضران جمع، از دریچه دید خود و با توجه به اعتقادات مذهبی‌اش در این باره به اظهار نظر می‌پردازد و جالب اینجاست که هر کدام سخن دیگری را نفی می‌کند.

در آن میان تنها کسی که در بحث شرکت نمی‌کند مردی چینی و پیرو مکتب کنفوسیوس

که ز سر نام‌ها غافل بدند
صاحب سَرّی عزیزی صد زبان
گر بدی آنجا بدادی صلحشان
پس بگفتی او که من زان یک درم
آرزوی جملتان را می‌خرم
گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق
گفت من آرد شما را اتفاق
گر سختتان در توافق موثقه است

در اثر مایه نزع و تفرقه است
(مولانا، ۱۳۸۱: ۸۹۹/۲-۸۹۷)

بررسی دو اثر

در فرهنگ مشرق زمین رسمی کهن وجود دارد که دانایی و حکمت را به کمک قصه‌های تعلیمی به دیگران منتقل می‌کنند؛ قصه‌ها و حکایاتی که مبتنی بر نظریه‌های خاص آموزشی، توأم با سرگرمی هستند. (مارزلف، ۱۳۷۸: ۳۷۲) پیشینه این قصه‌ها که در آثار ادبی و تعلیمی جهان اسلام وجود دارد، به فرهنگ‌های گوناگون موجود در شرق و غرب می‌رسد. به همین دلیل، در این فرایند، اغلب می‌توان یک داد و ستد فرهنگی دو سویه را مشاهده کرد. (همان: ۳۷۵) ویژگی خاص این قصه‌ها این است که در آنها حکمت بشری و حکمت مذهبی، به شکلی پسندیده و جذاب ارائه می‌شود. در این حکایات، به‌رغم کلیه تفاوت‌های کلامی و جزئی که میانشان وجود دارد، تمرکز بر آنچه مهم و اساسی است زمینه را برای آغاز بحث فراهم می‌کند. (همان: ۳۸۱)

این نگرش را به راحتی می‌توان در تفکرات مولانا و نحوه داستان‌پردازی وی و اصولاً دید او

نسبت به این امر مشاهده کرد. مثنوی حاوی قصص و حکایات است، اما مولانا قصه‌پرداز نیست و قصد ندارد که با به نظم کشیدن قصه‌های شگفت‌انگیز شنونده را شگفت‌زده کند، بلکه عقیده وی بر این است که:

ای برادر قصه چون پیمان‌های است
معنی اندر وی مثال دانه‌ای است

(مولانا، ۱۳۸۱: ۸۸۳)

مولانا در مثنوی قصد شعر سرودن ندارد، بلکه می‌خواهد در نقش یک فقیه، مفسر و محدث با مریدان خویش به گفت‌وگو پردازد. در واقع این شعر است که به سراغ او آمده است. (گولپینارلی، ۱۳۷۱: ۵) بسیاری از قصه‌های او، به طور بارزی رنگ و بوی عصر و محیط گوینده خویش را منعکس می‌کند. نقل این حکایات گاهی مباحث طولانی را کوتاه می‌کند. در اغلب موارد، حدت ذهن مولانا باعث شده تا با نقل یک حکایت کوتاه مسئله‌ای دشوار حل شود که شاید برای حل آن، شرح و بحثی طولانی لازم بود و آن نتیجه برای هیچ گوینده دیگری حاصل نمی‌شد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۳۲۴)

مولانا با طرح داستان تنازع بین چهار کس، که اختلاف نظر و بهانه‌ای قانع‌کننده هم برای تنازع ندارند، نشان می‌دهد اختلاف انسان‌ها غالباً لفظی است و در معنی و حقیقت با هم اختلافی ندارند. وی بسیاری از تعصبات عامه را به مثابه منازعتی کودکانه محکوم می‌سازد. مثلاً در جای جای این کتاب ملاحظه می‌کنید که وی اختلاف میان مریدان را از نظرگاه شیخ، که صاحب سرّ است و زبان دل

به طور کلی، طریق رهایی از صورت نزد صوفیه، مجاهده در ریشه‌کن ساختن آرزوهاست و نه ویرانی بدن. امر بدیهی در نزد این فرقه آن است که همین اغراض و آرزوهای نفسانی مانع انسان در اتحاد و یگانگی است، بدین جهت کسانی که غرض بر آنها کمتر دست تسلط گشوده است، از خلاف و نزاع دورترند و آنها که شهوت و امیال نفسانی بر آنها مستولی است، غالباً به اندک چیزی راه دشمنی و عناد می‌سپزند. پس اگر کسی بتواند اغراض را در خود بکشد، آنچه مایه غیریت و دوگانگی است از وجود او طرد می‌شود و به وحدت دست می‌یابد. اگر بتوانیم بر اثر مجاهده و نفی اغراض، باطن خود را بزدایم و مذهب سازیم، به نوع دیگر از وحدت نیز می‌رسیم و آن وحدت و یگانگی اجزای جهان و شهود حق در آنها و فنای آنها در وجود حق تعالی است که صوفیه آن را غایت معرفت و شهود می‌شمارند. (فروزانفر، ۱۳۷۱: ۲۸)

تولستوی نیز برای تبیین همین دیدگاه از زبان یکی از شخصیت‌های داستان جنگ و صلح می‌نویسد: من هرگز به خود اجازه نمی‌دهم که بگویم حقیقت را می‌دانم، هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند به حقیقت دست یابد. فقط با نصب سنگی روی سنگ دیگر، با شرکت همگان، با مساعی میلیون‌ها نسل از آدم ابوالبشر تا عصر ما، آن معبدی که شایسته مسکن خدای بزرگ است ساخته و برافراشته می‌شود. (تولستوی، ۱۳۷۰: ۱۳۷)

مولانا نیز به مانند دیگر عارفان سودای شعر و شاعری ندارد و ذاتاً آنقدر برای لفظ ارزش و احترام

همه را می‌داند، ناشی از تفاوت در طرز بیان می‌شود که مایه نزاع و تفرقه است. (همان: ۳۷۷)

تولستوی نیز با طرح داستان خود به تبیین همین منظر می‌پردازد و اکثر اختلافات موجود در میان افراد را لفظی می‌داند که از تفاوت در طرز تلقی و جهل آنان در درک حقیقت امور ناشی می‌شود. عقل نیز حکم می‌کند که ظواهر نباید مایه اشتباه و اختلاف شود. درباره هر مسئله‌ای باید درون و حال را دید و پیداست که آنکه جویای حق است از این اختلاف‌ها به خطا نمی‌افتد. مولوی و تولستوی نیز، با نگاه وحدت‌نگر خویش، ورای اختلافات ظاهری، به دنبال حقیقت واحد می‌گردند. تولستوی در اثر خود نشان می‌دهد که ریشه اختلافات و درگیری‌ها، نه درحقیقت ادیان، بلکه در آرا و نظریات پیروان آنهاست و اهداف والای انبیا از حقیقت واحد و نورانی دین و برای کمال انسان سرچشمه گرفته‌اند.

مولانا با داستان فوق نشان می‌دهد که ورای حس ظاهر، حس باطنی هم هست و آنچه انسان را قادر به شناخت و جست‌وجو نقشی بیرون از آب و خاک می‌کند قلبی است که مثل آینه از زنگار خودبینی پاک شده باشد. وی بر این باور است که آنان که در زندان حس و خیال محبوس مانده‌اند بدان مرتبه راه ندارند:

رو به معنی کوش ای صورت پرست
زانک معنی بر تن صورت پَر است
هم نشین اصل معنی باش تا
هم عطا یابی و هم باشی فتی

(مولانا، ۱۳۸۱: ۲۵۲/۱)

قائل نیست که بخواهد در بند آن بماند. وی در سراسر آثار خود، جویای زبانی عاری از شائبه و سختی است، زیرا اینها را حجاب راه وصول به حق می‌داند:

حرف و گفت و صوت را بر هم زنم
تا که بی این هر سه با تو دم زنم
(مولانا، ۱۳۸۱: ۵۴۷/۱)

شعر مولانا حاصل کوشش‌های طاقت‌فرسای شخصی در عرصه زبان، غوطه خوردن در توهم و گم شدن در بازی با الفاظ نیست، بلکه حاصل جوشش دل او و هدیه الهی به اوست:

سخنم خور فرشته است من اگر سخن نگویم
ملک گرسنه گوید که بگو خمش چرایی
(مولانا، ۱۳۸۰: ۱۰۷۲/۲)

بنابراین، انسانی که بتواند بدون خداوند زندگی کند و هیچ کوششی هم برای شناخت خداوند نکند، انسان نیست. همچنین، خدایی که توسط فهم جزئی انسان شناخته شود، خدای چندان بزرگی نیست. بنابراین، انسان واقعی کسی است که هرگز از کوشش باز نمی‌ایستد و برای همیشه بدون وقفه گرد نور جمال و جلال الهی می‌گردد و خدا آن است که انسان را می‌سوزاند و نابود می‌کند و هیچ عاقلی قادر به دریافت او نیست.

تولستوی نیز در این‌باره می‌گوید: دانستن چه مفهومی دارد؟ مثلاً من می‌دانم که تولستوی هستم، نویسنده هستم، زن را دوست دارم و فرزندانم را نیز. موه‌های خاکستری، ریش و چهره‌ای زشت دارم. همه اینها در کارت شناسایی‌ام ثبت شده‌اند. ولی

هیچ یک از اینها درباره روح من اطلاعاتی به دست نمی‌دهند. فقط یک چیز را می‌دانم، اینکه می‌خواهم به خدا نزدیک شوم، ولی خدا چیست؟ ذاتی است که روح من، ذره‌ای از آن هم به شمار نمی‌رود، همین. کسی که اندیشیدن را آموخته باشد به سختی می‌تواند به خدا ایمان داشته باشد و فقط از راه ایمان می‌توان با خدا زندگی کرد. (تولستوی و دیگران، ۱۳۷۱: ۵۰۸)

اختلاف مذاهب

حال این سؤال پیش می‌آید که اختلافات موجود میان مذاهب از کجا سرچشمه می‌گیرد. مولانا در این‌باره معتقد است:

همچنان‌که هر کسی در معرفت
می‌کند موصوف عینی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح
یا فتی مر گفت او را کرده جرح
و آن دگر در هر دو طعنه می‌زند
و آن دگر از زرق جانی می‌کند
هریک از ره این نشان‌ها زان دهند
تا گمان آید که ایشان زان دهند

(مولانا، ۱۳۸۱: ۷۱۶-۷۱۷)

مولوی نسبت به پیروان مذاهب دیگر، گبر، یهود و حتی کافر و ملحد نیز، از منظر عرفانی می‌نگرد. وی معتقد است که انسان‌ها چون دید و درک مناسبی از خدا ندارند در ماهیت آن دچار اختلاف می‌شوند. وی در جایی دیگر با تمثیل قرار دادن فیل در تاریکی به شرح این دیدگاه می‌پردازد و در پایان نتیجه می‌گیرد:

از نظر گه گفتشان بُد مختلف
آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی
اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس
نیست کف را بر همه او دسترس

(مولانا، ۱۳۸۱: ۲۲۸/۳)

البته نباید تصور کرد که این دیدگاه دربارهٔ درک حقیقت و اختلافات موجود میان آن بدون پیشینهٔ تاریخی به مولانا رسیده است. زیرا افلاطون نیز در جایی می‌نویسد: «مردم نه حقیقت را با تمام جلوه‌هایش فهم می‌کنند و نه آن را در تمام صورت‌هایش درمی‌یابند، بلکه هر کس تنها بخشی از حقیقت را درک می‌کند». (مارزلف، ۱۳۷۸: ۳۷۷)

تولستوی نیز دربارهٔ اختلاف ادیان و راه برون‌رفت از آن معتقد بود که لازم است پیروان ادیان مختلف کبر و غرور را کنار بگذارند تا مساوات مذهبی در این دنیا برقرار گردد. (تسویاک، ۱۳۷۰: ۱۶۳)

ارشاد و هدایت پیر

بهترین راه خلاص شدن از تردید مذاهب، دستگیری و راهنمایی مردان راه آزموده و برگزیدگان حق است که محک و میزان حق و باطل باشند. این سنت یکی از ارکان اساسی عرفان اسلامی است که در جای جای آثار عرفانی نیز سفارش شده است. مولانا در این باره می‌گوید:

پیر باشد نردبان آسمان
تیر پران از که گردد، از کمان

(مولانا، ۱۳۸۱: ۱۰۶۵)

بنابراین، آنکه طالب راه حق است به راهنمایی و ارشاد آنهایی که راه را می‌شناسند نیاز دارد و سالکی که از هدایت پیر محروم گردد، مرتکب خطا می‌شود. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۲)

مسلماً کسی که درباره وحدت خداوند این‌گونه اعتقاداتی دارد خود نیز باید به درک درستی از آن رسیده باشد. مرحوم همایی با نقل ابیاتی از مثنوی این ادعا را مطرح می‌کند که مولوی در مقام توحید الهی و عرفان ربانی به مقامی محدود و عالمی نامحدود رسیده است:

بحر را حد است و اندازه بدان
شیخ و نور شیخ را نبود کران
پیش بی حد آنچه محدود است لاست
کل شیء غیر وجه الله فناست
کفر و ایمان نیست آن جایی که اوست
زآنکه او مغزست و این دو رنگ و پوست

(همایی، ۱۳۶۹: ۴۲)

گویا تولستوی نیز بر این عقیده بوده است که برای دستیابی به راه سعادت باید از وجود راهنما استفاده کرد. اشتفان تسویاک در بخشی از زندگی‌نامه وی می‌نویسد: «تولستوی فکر کرد که برای کسب ایمان و عقیده باید به کسی مراجعه نماید که دارای عقیده و ایمانی راستین هستند و به همین جهت با کشیش‌ها و اسقف‌ها طرح الفت ریخت». (تسویاک، ۱۳۷۰: ۱۱۷)

بهره‌گیری از استعارات برای بیان ذات الهی

مولانا به یقین بی‌فایده‌گی و پوچی کوشش برای تسخیر تصویری از خداوند را می‌دانست. وی معتقد بود که خداوند به آن علت مختص است که نور و شعشعه ذات او از حد توان دریافت ما بسیار بیشتر و برتر است. او را از بس که ظاهر است نمی‌توان دید. و این مردودکننده سخنی ضدونقیض است که قرن‌ها میان پیروان تصوف رواج داشته است. از این‌رو، برای توصیف او شاعر ناچار به مجاز و استعاره توسل می‌جوید تا از کبرای او سخن می‌گوید. اما استعارات و نمادهای مولانا گاهی دچار تناقض می‌شود و این امر اجتناب‌ناپذیر است، زیرا برای به تصویر درآوردن کسی که نمی‌توان او را به تصور درآورد، راهی جز متوسل شدن به کلام ضدونقیض وجود ندارد. علی‌رغم همه این‌ها ایمان مولانا به خداوند خدشه‌ناپذیر است، زیرا وی خوب می‌داند منشأ هرچه رخ می‌دهد فقط و فقط خداوند است.

تولستوی نیز درباره‌ی وجه توصیف‌نشده‌ی و انعکاس‌ناپذیر خداوند از زبان یکی از شخصیت‌های جنگ و صلح می‌نویسد: خدا در میان است و هر قطره برای اینکه او را به حد امکان و به میزان بزرگ‌تری در خود منعکس سازد، می‌کوشد تا بیشتر منبسط شود و هر قطره رشد و نمو می‌کند، با قطرات دیگر درهم می‌آمیزد و منقبض می‌شود و به سطح می‌آید و در سطح منهدم می‌شود و باز به عمق فرو می‌رود و دوباره از سطح ظاهر می‌شود (تولستوی، ۱۳۷۰: ۱۱۷۰) و

در نهایت نیز در هر دو داستان، فردی در جایگاه رهبر و بزرگ‌تر جمع اختلاف به وجود آمده را حل می‌کند. این وظیفه در داستان تولستوی به عهده‌ی مرد چینی و در حکایت مولانا بر عهده‌ی نفر پنجمی است که به زبان هر چهار نفر آشناست.

خداجویی امری فطری

مولانا، زندگی خود را وقف بزرگداشت نام عظیم و اعظم جان جهان کرده بود. وی در این راه خود را به رنگ‌ها و گونه‌های مختلف درمی‌آورد و گاهی شارع است و گاه عارف، اما کانون و مقصد اندیشه مولانا خداست؛ خدای واحد که به ذات او هرگز نتوان رسید. (شیمل، ۱۳۷۵: ۸۱)

خود مولانا نیز در یکی از ابیات مثنوی شریف می‌گوید:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مولانا، ۱۳۸۱: ۴۴۷/۲)

مولوی به وحدت وجود و وحدت موجود و ظهور وحدت در کثرت و دیگر فروع و جزئیات این مسائل معتقد است و می‌گوید:

در دو عالم غیر یزدان نیست کس

هرچه جز واحد ببینی آن بت است

گر هزارانند یک تن بیش نیست

جز خیالات عدد اندیش نیست

حقیقت امر این است که مولانا وجود واحد

حقیقی را همچون دریا، تعینات و نمودهای عالم هستی را همچون جنبش امواج و کف‌های دریا می‌پندارد. (همایی، ۱۳۶۹: ۲۳۴)

مولانا نیز در داستان خود موارد زیر را مورد توجه قرار می‌دهد:

۱. نزاع از جهل برمی‌خیزد و دانش اتحاد را به ارمغان می‌آورد.
 ۲. غفلت از ناشی از نام‌های مختلف موجب نزاع و اختلاف است.

۳. کلام و رهنمودهای شیخ باعث جمعیت و وحدت است.

۴. رسول حق موجد نفس واحده است. تولستوی یکی از بزرگ‌ترین شاهراه‌های اندیشه برای پیوند میان شرق و غرب است؛ پیوندی که امروز دو رودخانه از زائرانی که بدین سوی و آن سوی رفت و آمد می‌کنند، آن را تحکیم کرده‌اند. (همان: ۱۸۰)

هر دوی آنها در پی اثبات این نظریه هستند که برای وصول یگانگی، باید طلسم صورت را درهم شکست. زیرا با وجود تعین و صورت، یگانگی صورت نمی‌پذیرد و خلاف و جدایی پدید می‌آید و همین، ریشه تمام نزاع‌ها و جنگ‌ها و ناخوشی‌ها و آلام بشری است. آنها هر دو معتقدند که اگر به معنی توجه کنیم خواهیم دید که انبیاء و اولیاء با یکدیگر بیگانه و از هم جدا نیستند و همه ظهور یک حقیقت هستند و در آن صورت موسوی دشمن عیسوی و مسلمان خصم این هر دو نخواهد بود.

منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۲). «تولستوی، مولوی دوران جدید». یغما. (۱۲). صص ۷ - ۳.
 افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲). مناقب العارفین. به کوشش تحسین بازیچی. تهران: دنیای کتاب.

در جای دیگر همان کتاب می‌نویسد: زندگی همه چیز است. زندگی خداست. همه چیز تغییر می‌کند و در حرکت است و این حرکت خداست، تا وقتی زندگی وجود دارد لذت خداشناسی نیز وجود خواهد داشت، دوست داشتن زندگی، یعنی، دوست داشتن خدا. (همان: ۱۱۶۹)

بحث و نتیجه‌گیری

مولانا و تولستوی هر دو طبعی خروشان و ناآرام دارند و این خصیصه چه در آثار و چه در نحوه زندگی آنان نمود می‌یابد. مولوی را می‌توان ناآرام‌ترین شاعر و متفکر ایرانی خواند. تولستوی نیز در میان هموطنان خود همین حکم را دارد. به هر حال، هر دو جزء کسانی هستند که توماس مان^۱ آنها را «فرزندان برگزیده خدا» و مولوی خودش آنها را «شیران خدا» نامیده است. بحران مذهبی وجدانی تولستوی شبیه بحران عاشقانه - عرفانی مولوی است. هر دو یک مقصد را در پیش دارند و آن دریافت «حقیقت جهانگیری» است که خیر و کمال بشریت را در پی دارد است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۲: ۴)

اصل عالی اعتقاد تولستوی آن بود که انسان‌هایی که حقیقت را دوست دارند، هرگز نباید بر اختلاف میان مذاهب و نقایص هر یکی از آنها پافشاری کنند، بلکه باید تأکید خود را بر موارد اتحاد و صلح میان آنها گذارند. او این امر را تلاش خودش نسبت به تمام مذاهب و از جمله اسلام می‌داند.

- پیرانی، منصور (۱۳۸۴). «ادبیات تطبیقی و مفهوم امروزین آن». نامه پارسی. شماره ۱۰ (۴). صص ۷۵-۸۴.
- تسویک، اشتفان (۱۳۷۰). تولستوی. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران: شرق.
- تولستوی، لی‌یف نیکالایوویچ (۱۳۷۰). جنگ و صلح. ترجمه کاظم انصاری. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۱). تمشک. ترجمه علی آذرنگ. تهران: علی آذرنگ.
- _____ (۱۳۸۸). عشق چگونه زایل می‌شود. ترجمه سعید نفیسی. تهران: پارسه.
- تولستوی، لی‌یف نیکالایوویچ و دیگران (۱۳۷۱). تولستوی از دریچه یادها. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: خنیا.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲). دیوان اشعار. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. به کوشش محمدرضا برزگرخالقی. تهران: طهوری.
- حدیدی، جواد (۱۳۷۱). از سعدی تا آراگون (تأثیر ادبیات فارسی در فرانسه). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- رولان، رومن (۱۳۶۴). زندگانی تولستوی. ترجمه ناصر فکوهی. مشهد: پویا.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). بحر در کوزه. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۸۴). پله پله تا ملاقات خدا. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۶۸). سرنی. تهران: علمی.
- شیمل، آته‌ماری (۱۳۷۵). شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا جلال‌الدین رومی). ترجمه حسن لاهوتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۸). من بادم تو آتش (درباره زندگی و آثار مولانا). ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۱). شرح مثنوی شریف. تهران: زوار.
- کرسون، آندره (بی‌تا). تولستوی. ترجمه کاظم عمادی. تهران: صفی‌علیشاه.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۱). شرح مثنوی معنوی. ترجمه توفیق صبحانی. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- گیفورد، هنری (۱۳۷۱). تولستوی. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: طرح نو.
- مارزلف، اولریش (۱۳۷۸). «سیر قصه‌های تعلیمی بین مذاهب». بخارا. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. شماره هفتم. صص ۳۷۲-۳۸۱.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۱). مثنوی معنوی. شرح کریم زمانی. تهران: اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۰). کلیات دیوان شمس. با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: میلاد.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات روسیه. تهران: توس.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). مولوی‌نامه. تهران: هما.